







مدیسر عیان است راه
کاسا میسر در دو سو است
ان محس بر نعم دیو است
کر شد و ققط فی سیر است
چون استی انجین تم
جم هفت میزدین است
ان مر پیشتر نمور است
بر کوش او بر نعم عیار است
سیم کاین را جان کر است
مرحبت شاه ارق کجاست با او من خبر داران
اخر چو سیر خاتم
کوم کحات ساک جگر است
از خنت آقا بوز
چشم مستقیم طالع
ماز آدم از ره پست است
از غول ره و سپهر کام
ریان هر دو سو است
میراث چه تاده
زین خاتم کن در خورش
بر خیز و خیز مکر
نوتوان کای میزد است
وقف بیدیت بر شو است
لا یوسب و یباع کجا
نه قدر آرزو قدر است
چهر خاتم پست پیغم خرم
خواندم صدوات بر شو است
رحمت کوم سعد کبر
رباستم از غایتی اص
در دواش برود است
اشفاق و اندین بر سیم خارا
عاجه و ننگ در کون و پاید بو
حکایت در درم حاجت است
مغنی است از کین مال و حق
افصال و عیب است از کین مال و حق
اربعین فاضل است از کین مال و حق
کس غلط و فریب است از کین مال و حق
ملاکوت است از کین مال و حق
سازنده و روان است از کین مال و حق
هوای است از کین مال و حق
اشک است از کین مال و حق
دجله است از کین مال و حق



ایستاد تو پلیم زادن	ردی همه پس ز خام	بهر لب دریا که شکر است
خاقان رب حشر بر شد	اسلمت شمشیر	در خورشید و ماه تابان
بهدید غدا به هم دم	چون بهد قاصدم و سدا	در زینت زینت تو
چشمه زخم کز مرده	کجا که رضای مرزبان	باید عاقلان و صانع
محبوس عدم مدار	مهریکه و جگر فریت	باید ما شاکر الله
خوفا تم آئین ساد	در دیت توان ساید	و خیر در عالم
چرخه خارا سیر و	ما خاتم جم جوشن باب	باید در دنیا و آخرت
در اخور کاش و	شاه اسپرم شام	باید در دنیا و آخرت
دست خنک و سرد	عنوان پس و بسم در	باید در دنیا و آخرت
جواب دین مشرفی از خاقان ابراهیم شیرازی		
ای پلیم بوی است	کفتم شاه بعد است	باید در دنیا و آخرت
از شاه بعدل کاروند	شاه بطریق عدل پوند	باید در دنیا و آخرت
ایکس بندگی کون	عدل از همه سرخوی	باید در دنیا و آخرت
کل کسبند آیش کون	و جانب نواب عدل عورد	باید در دنیا و آخرت
در عیب نفع طبع	عدل آورد پر پر پستان	باید در دنیا و آخرت



<p>موسوی چو پندار علم است و ادوی غلگله افتاده برار پس لجوی چون فوس بر جا دام روان حیات جاودا میرفت رپریشتر چو دیدم احوال کج آورد در عید میرا و بوقت مر حیات دیدم رهشرا اسکان دینار هفت و تصدق ز یک مرار سرارت نامانی بن تن توان دید دست گرم با دیر در دمی سر بر با</p>	<p>بیز چو بوزن است چون رفت تندی کوش بر شا دست رایه امد است بر چو نام چو طویس از غو انجان بر بارهای سفت تر دو شیر چو کچکها را کانی لال کرده کویا از نیم بهاش آفتاب بر صورت شستی میرزا محمد علی نیت بعد عیات مروحی جان باوان دید لوزار لب با نوح اندر در از دم در دشرش</p>	<p>موسوی چو پندار علم است و ادوی غلگله افتاده برار پس لجوی چون فوس بر جا دام روان حیات جاودا میرفت رپریشتر چو دیدم احوال کج آورد در عید میرا و بوقت مر حیات دیدم رهشرا اسکان دینار هفت و تصدق ز یک مرار سرارت نامانی بن تن توان دید دست گرم با دیر در دمی سر بر با</p>
--	---	--



کافور بر عبادش در	لفظش حکایت کرده	دین باریک پند
نشا نذاران کلان کافور	نادر و سپهر می خیزد	بهر نعل پندار کلان
بودند نوک و جوارش	احلاق و خیر و سکون	بیا بر عبادش در عین تو
زیوتش جوانان	تقاسم کلش کن	بیت نصیبش در عین تو
دیوار است زیر او	بود این دل من غایت	بهر نعل پندار کلان
دیوار سینه رحمت	او که و بکنش است	بهر نعل پندار کلان
صدقه دل چسب مروی	در سخت بکنش است	بهر نعل پندار کلان
چون غم کل کوشش بر	هر حرفش که طعنه	بهر نعل پندار کلان
مخون و قسکو و جاس	گرستی از من در	بهر نعل پندار کلان
بی برده من و جاس	از پیکه روی سیم	بهر نعل پندار کلان
رخاک نهاده پیش او	مطابق پس و سپی	بهر نعل پندار کلان
ناشکست ز نه او	مسکرم با جو در	بهر نعل پندار کلان
کافور حواش پیش از	نم غف عقل او	بهر نعل پندار کلان
بوسیدم و پیش او گفتم	رحیم و خاتم او	بهر نعل پندار کلان
چرا شد و برترید	چون پیش من بنظر دید	بهر نعل پندار کلان





